

## الگوی قرآنی پاسخ به شبهات داستان حضرت موسی علیه السلام

سید محمدحسن جواهری\*

### چکیده

قرآن کریم به لحاظ اعجاز بیانی، انباشته از ظرایف و دقایق ادبی و بلاغی است و افزون بر آن، عناصر زیبایی‌شناختی فراوانی در جای‌جای آن کاربست یافته که غفلت از آنها موجب بروز سؤال یا شبهه شده است. سؤال غالباً از سوی یک معتقد و باورمند به اعجاز قرآن و شبهه از سوی یک بیگانه یا بدخواه ارائه می‌شود و بسیاری از این سؤال‌ها و شبهات مربوط به قصص قرآن است؛ زیرا ظرافت‌های بیانی در آنها به اوج خود رسیده است. در نوشتار حاضر با روش توصیفی تحلیلی و مطالعه کتابخانه‌ای به بررسی ظرایف بیانی قرآن در یک مقطع از داستان حضرت موسی علیه السلام که با عنوان سؤال یا شبهه از سوی مسلمانان یا مستشرقان ارائه گردیده، پرداخته شده و در مسیر واکاوی شبهات و پاسخ، حتی‌المقدور الگوهای کلی پاسخ‌گویی به شبهات قرآنی نیز جست‌وجو و ارائه می‌شود. افزون بر این به شبهات محتوایی این مقطع از داستان نیز پرداخته می‌شود؛ هرچند بسیاری از شبهات محتوایی به نوعی با ادبیات قرآن پیوند خورده و برخاسته از عدم درک صحیح متن است.

**واژگان کلیدی:** شبهه، اعجاز بیانی قرآن، عناصر زیبایی‌شناختی و بلاغی، حضرت

موسی علیه السلام.

## مقدمه

قرآن کریم مشتمل بر اعجاز بیانی است و به همین مناسبت، سطح بیان آن از پیچیدگی‌ها و عناصر زیبایی‌شناختی خاصی برخوردار است که غفلت از آن‌ها برای یک ناآگاه به زبان عربی و شیوه بیان قرآن، موجب بروز «سؤال» یا توهم «اشکال» می‌شود؛ از این رو پیش از پرداختن به بخشی از ظرافت‌های یاد شده در محدوده‌ای مشخص از داستان حضرت موسی (علیه السلام) که ذیل عنوان سؤال یا شبهه ارائه شده و گاه پرتکرار نیز شده است، به بیان و توضیح برخی مصطلحات ضرور می‌پردازیم تا بتوانیم به الگوهای کلی در پاسخ‌دهی به شبهات دست یازیم.

## مفهوم‌شناسی «شبهه»

مفهوم شبهه از ماده شبه به معنای ابهام، التباس، نامعلوم بودن حق از باطل و مانند این‌هاست. به گفته ابن فارس - لغوی مشهور قرن چهارم - شبه «الشین و الباء و الهاء أصل واحدٌ يدلُّ على تشابه الشيء و تشاؤله لونا و وصفا» (ابن فارس، ۱۴۰۴ ق، ج ۳، ص ۲۴۳)؛ شین، باء و هاء یک اصل دارد که بر تشابه شیء با شیئی دیگر از جهت رنگ یا وصف دلالت دارد. راغب نیز گفته است: «الشُّبُه و الشَّبَه و الشَّيْبَه: حقیقت معنی آن در همسانی و مشابَهت از جهت کیفیت است. مثلاً در رنگ و مزه و همچنین برابری و همسانی در عدالت و در ستم. شُبُهَة: آن است که چیزی از دیگری که میانشان همسانی و شباهت است، تمیز داده نشود، یا از جهت جسم یا کیفیت و معنی» (راغب اصفهانی، ۱۳۶۲، ص ۴۴۳).

حضرت علی (علیه السلام) فرموده است: «وَإِنَّمَا سُمِّيتِ الشُّبُهَةُ شُبُهَةً لِأَنَّهَا تُشْبِهُ الْحَقَّ؛ شبهه را برای این شبهه نامیدند که به حق شباهت دارد» (نهج البلاغه، خطبه ۳۸). بر این اساس منظور از شبهه در این نوشتار نیز هر مطلبی است که یک پرسش فرضی و پاسخی باطل به آن را ورای خود داشته باشد و از رهگذر آن، موجبات آمیختن حق به باطل را فراهم کند؛ خواه از سوی دوست طرح شده باشد (در قالب سؤال یا شبهه) و خواه از سوی دشمن و همچنین خواه برای آگاهی از چیزی یا دستیابی به معرفتی ارائه شده باشد یا برای ضربه زدن و یا تخلیه عقده‌های شخصی و خواه به صورت آگاهانه باشد و خواه ناآگاهانه.

## اعجاز بیانی قرآن

مقصود از اعجاز بیانی قرآن، بهره‌مندی بیان قرآن از عناصر و نظام‌های آوایی، واژگانی، دستوری و بلاغی کاربردی‌یافته در زبان عرب است، لیکن در ترازوی فوق، تراز بیان جن و انس که وابسته به میزان و بسامد کاربردی عناصر، نحوه استخدام و ترکیب، گزینش عناصر، چینش‌ها و الگوهای بیانی است که در قالب «نظم» و «سبک» به کار گرفته می‌شود؛ بنابراین بیان قرآن قابل فهم و انباشته از ظرافت‌هاست که حاصل حرکت هوشمندانه و خارق‌العاده در بین نظام‌های زبانی و آوایی است. درباره اعجاز بیانی قرآن آثار بسیاری نگاشته شده است که پشتیبان این نوشتار خواهد بود (معرفت، ج ۵؛ جواهری، ۱۳۹۸، ج ۱ و ۲).

## روش‌شناسی بیان قصص قرآن

پیش از طرح شبهات و پاسخ به آن‌ها ابتدا لازم است با الگوی بیانی قرآن در خصوص قصص قرآنی آشنا شویم؛ زیرا آگاهی از آن‌ها در واکاوی و فهم داستان تأثیرگذار است. از بررسی داستان‌های قرآنی می‌توان دریافت که خدای متعال در ارائه آن‌ها الگوهای ویژه‌ای را در نظر داشته است که به اختصار از این قرار است (شاخصه‌های ذیل اقتباسی از دیدگاه احمد محمد خلف‌الله در کتاب الفن القصصی فی القرآن الکریم همراه با دخل و تصرف است) (خلف‌الله، ۱۹۶۵م، ص ۸۰-۸۴):

الف) اهمال برخی عناصر تاریخی به‌ویژه زمان و مکان؛ از این‌رو غالب داستان‌های قرآنی بدون ذکر زمان و مکان و حتی بعضاً اشخاص بیان شده است. نمونه اهمال نسبت به نام اشخاص را می‌توان در آیه ۲۰ سوره قصص دید: «وَجَاءَ رَجُلٌ مِنْ أَقْصَى الْمَدِينَةِ يَسْعَى قَالَ يَا مُوسَى إِنَّ الْمَلَأَ يَأْتَمِرُونَ بِكَ لِيَقْتُلُوكَ فَاخْرُجْ إِنِّي لَكَ مِنَ النَّاصِحِينَ».

ب) گزینش حادثه‌های مؤثر و یا گزینش پلان‌ها (یا ابعادی) از یک حادثه و رها کردن مابقی آن؛ از این‌رو می‌بینیم تنها فصل یا فصول و یا حتی تنها حادثه‌ای از زندگی پیامبران و اشخاص دیگر که درباره آن‌ها داستانی نقل شده، گزارش شده است و کمتر دیده می‌شود داستان زندگی کسی از ابتدا تا انتها مورد توجه باشد (مانند داستان حضرت موسی علیه السلام و یوسف علیه السلام). در برخی داستان‌ها، برخی پلان (نما)های مؤثر با تفصیل گزارش شده و از مابقی به سرعت عبور شده است.

ج) عدم تعهد به بیان اجزای یک رخداد به ترتیب زمان؛ در بیان داستان ترتیب رخداد حوادث بسیار مهم است، لیکن این مهم در بیان داستان‌های قرآن در بسیاری موارد نادیده گرفته شده است و این نادیده‌انگاشتن نیز از این‌رو است که قرآن کتاب داستان‌سرایی نیست، بلکه اگر داستانی در آن ذکر می‌شود، با هدف متعالی تربیت و رشد مخاطبان است و محور در الگوهای بیانی و کیفیت بیان داستان نیز با این هدف متعالی ارتباط مستقیم دارد. نمونه‌های ذیل تا حدودی مطلب را روشن می‌کند و نشان می‌دهد در مطالعه داستان‌های قرآن باید از قیود زمانی آن گذشت، هرچند برای فهم اولیه آن ممکن است به کار آید.

مثال ۱: در داستان بقره در سوره بقره، آیه ۷۲ پیش از آیات ۶۷-۷۱ رخ داده است، درحالی‌که منطقاً متأخر است.

مثال ۲: داستان حضرت لوط علیه السلام در سوره حجر برخلاف ترتیب رخ دادن آن‌ها گزارش شده است. در داستان حضرت لوط علیه السلام ابتدا فرشتگان الهی به خانه او وارد می‌شوند؛ سپس گفت‌وگویی بین آن‌ها و حضرت لوط علیه السلام رخ می‌دهد. بعد قوم گنهکار لوط به خانه او می‌آیند و قصد خلاف دارند و گفت‌وگویی بین حضرت لوط علیه السلام و آن‌ها رخ می‌دهد و در نهایت با خروج حضرت لوط علیه السلام و ایمان آوردن‌گان به او، عذاب الهی نازل می‌شود، لیکن در سوره حجر این ترتیب بهم‌ریخته و آیات ۶۷ تا ۷۲ که به لحاظ زمانی باید بین آیات ۶۲ و ۶۳ باشند، پس از آن‌ها آمده است. یادآور می‌شویم که به لحاظ ادبی و محتوایی به نظر می‌رسد همه این آیات با هم نازل شده‌اند و مفسران نیز در این خصوص اتفاق نظر دارند. همین تعامل با ترتیب نزول را می‌توان در داستان گاو بنی‌اسرائیل و نیز در مقاطعی از زندگانی حضرت موسی علیه السلام در سوره طه دید.

مثال ۳: به مناسبت داستان غدیرخم، دو آیه مهم مورد توجه و استناد است؛ آیه ۶۷ سوره مائده «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ» و سپس فرازی از آیه ۳ همان سوره: «... الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا...». مطابق با روایات متعدد و تصریح بسیاری از مفسران، این آیه بعد از جریان غدیر و معرفی حضرت

علی (علیه السلام) به جانشینی بلافصل پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نازل شده است (مکارم شیرازی و دیگران، ۱۳۷۱، ج ۴، ص ۲۶۴-۲۶۵).

د) تفکیک و تحلیل یک حادثه و نگرستن از زاویه‌های گوناگون به آن؛ یعنی مثلاً اگر چیزی یا رخدادی شش ویژگی دارد و مثلاً در سه سوره نقل شده، در هر نقل دو ویژگی گزارش شده که در مجموع شش ویژگی کامل می‌شود. این ویژگی در بیان «خلف‌الله» این‌گونه گزارش شده است: «إنطاقه الشخص الواحد في الموقف الواحد بعبارات مختلفة حين يكرر القصة و من ذلك تصويره لموقف الإله من موسى حين رؤيته النار (گزارشگری و تصویرگری‌های گوناگون از یک صحنه)» (خلف‌الله، ۱۹۶۵، م، ج ۱، ص ۸۲) ذکر کرده است. این ویژگی یکی از اقسام تفاسیر زیبایی‌شناختی با عنوان «تفسیر زیبایی‌شناختی بین سوره‌ای» است (که قسیم گونه‌های: گرایشی، روشی، ساختاری، فراسوره‌ای و فراقرائی است) (جوهری، ۱۴۰۲، ص ۲۵-۴۸). این ویژگی مهمی است که اگر کسی با آن آشنا نباشد، در دام توهم تکرار در بیان داستان گرفتار می‌شود.

مثال ۱: خدای متعال هنگام برانگیختن موسی (علیه السلام) به رسالت، در کوه طور با او گفت‌وگویی دارد. این گفت‌وگو به قسمت‌هایی تقسیم شده و در مواضع گوناگون بخش‌هایی گزارش شده است؛ برای مثال، در سوره قصص می‌فرماید: «فَدَانِكَ بُرْهَانَانِ مِنْ رَبِّكَ إِلَى فِرْعَوْنَ وَمَلَأَهُ» و در سوره نمل می‌فرماید: «فِي تِسْعِ آيَاتٍ إِلَى فِرْعَوْنَ وَقَوْمِهِ». در این دو سوره، یکجا سخن از «برهانان» است و در جای دیگر «فی تسع آیات»؛ نیز در یکجا سخن از «مَلَأَهُ» است و در جای دیگر «وَقَوْمِهِ»، البته با حفظ تناسب بین برهانان، ملئه، فی تسع آیات و قومه. در حقیقت در کوه طور همه این‌ها مطرح شده لیکن در سوره قصص بخشی از آن به‌طور متناسب و در سوره نمل بخش دیگر آمده است و وقوف کامل نیازمند تجمیع آن‌هاست.

مثال ۲: وقتی فرعون و درباریان معجزات حضرت موسی (علیه السلام) را دیدند، به یکدیگر گفتند: «إِنَّ هَذَا لَسَاحِرٌ عَلِيمٌ؛ این ساحری [زبردست و] داناست». این گفت‌وگو به‌صورت تفکیک شده یک‌بار از زبان فرعون و بار دیگر از زبان درباریان نقل شده است که با کنار هم قرار دادن این گزاره‌ها، صحنه به‌طور کامل ترسیم می‌شود: «قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ

إِنَّ هَذَا لَسَاحِرٌ عَلِيمٌ» (اعراف، ۱۰۹) و «قَالَ لِلْمَلَإِ حَوْلَهُ إِنَّ هَذَا لَسَاحِرٌ عَلِيمٌ» (شعرا، ۳۴).

هـ) **نقل سه‌بعدی داستان**: منظور از نقل سه‌بعدی، زنده نقل کردن و بومی‌سازی داستان است. التفات و تغییر ساخت از غایب به مخاطب و زمان حاضر و کشاندن مخاطب به وسط داستان اصلی‌ترین عناصر زنده نگه‌داشتن نقل یک داستان است که بسامد به‌کارگیری آن‌ها در قصص قرآن فراوان است؛ برای مثال، قرآن در سوره بقره با مخاطب قرار دادن یهودیان، رفتار و کردار و اقوال بنی‌اسرائیل را به آن‌ها نسبت داده و با استفاده از انواع التفات و چرخش به‌سوی مخاطب، از ابزار حیات متن به‌خوبی استفاده کرده است: «وَإِذْ نَجَّيْنَاكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ...» (آیه ۴۹) و «وَإِذْ فَرَقْنَا بِكُمْ الْبَحْرَ فَأَنْجَيْنَاكُمْ وَأَغْرَقْنَا آلَ فِرْعَوْنَ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ» (آیه ۵۰) و «وَإِذْ وَعَدْنَا مُوسَىٰ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَنْتُمْ ظَالِمُونَ» (آیه ۵۱) و «وَإِذْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَالْفُرْقَانَ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ» (آیه ۵۳) و «وَإِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَىٰ لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّىٰ... وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ» (آیه ۵۵) و «وَإِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَىٰ لَنْ نَصْرِبَ عَلَىٰ طَعَامٍ وَاحِدٍ...» (آیه ۶۱) و «وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ وَرَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّورَ...» (آیه ۶۳) و «وَإِذْ قَتَلْتُمْ نَفْسًا فَادَّارَأْتُمْ فِيهَا وَاللَّهُ مُخْرِجٌ مَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ» (آیه ۷۲) و «وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ... ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِنْكُمْ وَأَنْتُمْ مُعْرِضُونَ» (آیه ۸۳) و...

و) **گریزها و نکات استطرادی**: تقریباً در همه داستان‌های قرآنی، هر جا مناسب بوده خدای متعال گریزی و به تعبیر برخی قرآن‌پژوهان «پی‌نوشت» (حسینی (ژرفا)، ۱۳۷۹، ص ۳۹) به مسائل اصلی زده است. نمونه زیبای این گریز را می‌توان در آیه ۲۴ سوره ص در داستان حضرت داود نبی علیه السلام مشاهده کرد: «قَالَ لَقَدْ ظَلَمَكَ بِسُؤَالِ نَعْجَتِكَ إِلَىٰ نِعَاجِهِ - وَإِنَّ كَثِيرًا مِنَ الْخُلَطَاءِ لَيَبْغِي بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَقَلِيلٌ مَا هُمْ - وَظَنَّ دَاوُدُ أَنَّمَا فَتَنَّاهُ فَاسْتَغْفَرَ رَبَّهُ وَخَرَّ رَاكِعًا وَأَنَابَ». نمونه دیگر را می‌توان در آیات ۳۷ و ۳۸ سوره یوسف علیه السلام دید: «قَالَ لَا يَأْتِيكُمَا طَعَامٌ تُرْزَقَانِهِ إِلَّا نَبَّأْتُكُمَا بِتَأْوِيلِهِ قَبْلَ أَنْ يَأْتِيَكُمَا - ذَلِكَمَا مِمَّا عَلَّمَنِي رَبِّي إِنِّي تَرَكْتُ مِلَّةَ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ\* وَاتَّبَعْتُ مِلَّةَ آبَائِي إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ مَا كَانَ لَنَا أَنْ نُشْرِكَ بِاللَّهِ مِنْ شَيْءٍ ذَلِكَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ عَلَيْنَا وَعَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ».

ز) **شبهه‌زدایی و ارائه پیام**: هر حکیمی از هر سخنی که بیان می‌کند، هدفی را در نظر

می‌گیرد و پیامی را به مخاطب ارائه می‌کند. در بیشتر موارد این پیام‌ها روشن و صریح است و مخاطب به سرعت آن را در می‌یابد، لیکن در بسیاری موارد گوینده حکیم برای تأثیرگذاری بیشتر پیام خود را در قالبی دیگر و به صورت غیرصریح و کنایه‌ای ارائه می‌کند. یکی از روش‌های معمول برای ارائه پیام، داستان است. بسیاری از داستان‌ها در بردارنده پیام‌های اساسی هستند و بسیاری از آن‌ها به‌طور ضمنی به رفع و دفع معضل و مشکلی می‌پردازند. این مسئله به‌طور شگفتی در داستان‌های قرآن وجود دارد و گاه خدای متعال در گریزهای خود به آن‌ها تعریض می‌کند و اساساً یکی از ابعاد تفسیر زیبایی‌شناختی قصص قرآن، شناخت ارتباط داستان با وقایع جاری در جامعه است که به ساحت‌های فراسوره‌ای (تناسب با فضای نزول یا هماهنگی بافت آیات و موقعیت) موسوم است؛ نمونه زیبای شبهه‌زدایی و ارائه پیام آیه ۴ و ۵ سوره کهف است: «وَيُنذِرَ الَّذِينَ قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ وَلَا لِإِبْنِهِمْ كِبَرٌ كَلِمَةً تَخْرُجُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ إِنْ يَقُولُونَ إِلَّا كَذِبًا». نمونه زیبای دیگر را می‌توان در داستان طالوت و جالوت دید: «وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا قَالُوا أَنَّى يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنَا وَنَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ وَلَمْ يُؤْتَ سَعَةً مِنَ الْمَالِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ وَاللَّهُ يُؤْتِي مُلْكَهُ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ» (بقره: ۲۴۷). تعلیل «وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ» ملاکی است برای رفع اختلاف بین شیعه و سنی؛ زیرا از بین جانشین‌های مطرح به مقتضای این آیه، کسی وصی است که در علم و قدرت از سایرین بالاتر باشد؛ یعنی خداوند در ضمن نقل این داستان ملاک مهمی را نیز ارائه فرمود. این ملاک قابل گسترش به همه نمایندگان و وکلایست؛ یعنی هرکس بخواهد کسی را در امری وصی و جانشین خود قرار دهد، می‌باید به دانش و قدرت او بر انجام نیکوی آن کار ایمان داشته باشد و البته این غیر از اوصاف اولیه و عمومی وصایت و جانشینی همچون پاکدستی و مانند آن است.

### پاسخ کلی به شبهات ادبی

مستشرقان و برخی از نویسندگان مسلمان در مطالعه نصوص قرآنی ضعف‌های ادبی خود را در قالب شبهه یا سؤال عرضه کرده‌اند. این شبهات افزون بر پاسخ‌های مرتبط به خود، پاسخ کلی نیز دارند که مشترک همه شبهات ادبی است، خواه از سوی مستشرقان مطرح شده

باشد یا از غیر آن‌ها و خواه در قالب شبهه باشد یا سؤال. این پاسخ کلی را می‌توان در چند بند ارائه کرد:

اولاً، قرآن یا کلام خدای متعال است - که هست - و یا کلام یک عرب اصیل که هیچ خللی در کلام او نبوده و قابل استشهاد است. براساس فرض اول، هیچ بحثی وجود ندارد و اگر قرار است تخطئه‌ای صورت گیرد، باید به کتاب وحی و یا تحریف‌گران مربوط شود که در این فرض، پای اثبات تحریف‌ناپذیری و ادله آن به میان می‌آید و شبهه را از اساس برمی‌دارد.\*

اما بر فرض دوم - که دقیقاً مراد مشرکان و منکران وحی آسمانی است - قرآن گفته حضرت رسول اکرم ﷺ و سند معتبر باقی‌مانده از دوران جاهلی است و هیچ سند و نوشته‌ای ارزش تاریخی همسنگ با آن را ندارد. به بیان دیگر، براساس فرض دوم، قرآن گفته یک عرب اصیل است که کلامش می‌تواند متن پژوهش‌های ادبی و بستر استخراج قوانین زبان و ادبیات عرب باشد، آن هم کسی که براساس روایات افصح عرب است. در روایت از آن حضرت نقل شده که فرمود: «أنا أفصح العرب» (سیوطی، ۱۴۲۵ ق، ص ۱۷۰). نیز نقل شده که فرمود: «أنا أفصح من نطق بالضاد بيد أئني من قریش» (سیوطی، ۱۴۲۵ ق، ص ۱۷۰). نیز فرمود: «أنا أفصح العرب بيئد أئني من قریش و نشأت في بني سعد» (همان، ص ۱۷۳).

ثانیاً، عرب ادیب روزگار نزول قرآن مهر تأیید بر ادبیات قرآن زده است (برای نمونه، ولید - ستاره ادب عرب - درباره قرآن گفته است: «والله! إنَّ لَهُ لَحَلَاوَةَ وَإِنَّ لَهُ لَطَلَاوَةَ وَإِنَّ أَشْفَلَهُ لَمُعْدِقٍ وَإِنَّ أَعْلَاهُ لَمُثْمِرٍ وَمَا يَقُولُ هَذَا بَشَرٌ؛ به خدا قسم! شیرینی خاصی دارد؛ پایینش پر آب و بالایش پر بار است و مانند این را بشر نمی‌گوید» (رمانی؛ خطابی؛ جرجانی، ۱۳۷۸ ق، ص ۱۱۴)؛ از این‌رو هر اشکالی قابل طرح باشد، اشکال ادبی قابل طرح نیست، مگر از باب تحریف که وضعیت آن نیز مشخص است. توضیح این‌که شاید در زمان نزول قرآن گروهی

\*. دلیل‌های بسیاری وجود دارد که هرگونه انگاره‌ای در تحریف را از اساس باطل می‌کند. برای آگاهی بیشتر از ادله تحریف‌ناپذیری می‌توان به منابع ذیل و مانند آن‌ها مراجعه کرد: برهان تاریخی بر تحریف‌ناپذیری قرآن کریم (تاریخ قرآن و تاریخ قرآنت)، جواهری؛ نیز: نزهت قرآن از تحریف، جوادی آملی؛ صیانة القرآن من التحریف، معرفت؛ افسانه تحریف قرآن، جعفریان و ...

به هر دلیل در برتری بیان قرآن تشکیک کرده باشند، لیکن هیچ‌کس در درستی ادبی آن تشکیک نکرده است و همین مقدار بستر بروز چنین شبهاتی را از اساس برمی‌دارد.

ثالثاً، قوانین عرب که به‌زعم بعضی، ملاک غلط پنداشتن برخی ساخت‌ها و یا ساختارهای آیات قرآن است، سالیانی طولانی پس از نزول قرآن براساس گفته‌ها و نوشته‌های برجای‌مانده از دوران جاهلیت و یا مخضرمین تدوین یافته و روشن است که بنا بر فرض مردودِ عدمِ وحیانی بودن الفاظ قرآن، قرآن به‌عنوان گفته یک عرب اصیل و فصیح می‌تواند بستر استخراج قوانین عرب باشد و به‌عبارتی دیگر، قوانین استخراج شده را باید با محک قرآن تأیید کرد نه آن‌که با آن‌ها قرآن را محک زد!

رابعاً، ما در مورد اختلاف‌های ساخت‌ها یا ساختارهای ادبی قرآن با قوانین زبانی عرب، ابتدا راه‌های گوناگون فهم صحیح را طی کرده و سپس مواردی این‌چنین را که شمار آن بسیار ناچیز است، ملاک ارزیابی و تصحیح و یا تکمیل قوانین برمی‌شماریم. فرایند تعامل ما با چنین اختلاف‌هایی به اختصار به قرار ذیل است:

(الف) ابتدا باید مطمئن شویم ناهمگونی مورد ادعا با قوانین موجود ادبی، درست است؛ زیرا بسیاری موارد ادعا شده، با قوانین ادبی و به‌ویژه بلاغی هماهنگ است و اشکال‌کنندگان عمداً یا سهواً و یا از روی جهل، به قوانین مربوط توجه نکرده‌اند.

(ب) در صورت وجود اختلاف قرائت، قرائت‌های مختلف را بررسی می‌کنیم تا مطمئن شویم قرائت برتر با قوانین زبانی مدوّن عرب اختلاف دارد نه قرائت‌های شادّ.

(ج) به‌دلیل امکان اتخاذ زبان خاص در قرآن، براساس قراین پیوسته (مانند سیاق) و ناپیوسته (مانند بررسی ساخت‌ها یا ساختارهای مشابه در مواضع دیگر قرآن) می‌کوشیم تا اختلاف بین قرائت قرآن و قوانین را به‌گونه‌ای معقول و مقبول توجیه کنیم که بررسی‌های انجام شده نشان می‌دهد بسیاری موارد در این مرحله رفع می‌شود.

(د) اگر هیچ راهی برای حل مشکل یافت نشد، یا باید قائل به تحریف قرائت یک واژه شویم که فرضی مردود بوده و بحث درباره آن موکول به تحریف‌ناپذیری و بحث قرائات است و یا قوانین را تخطئه کنیم که براساس بررسی تاریخی-عقلی دومین راه به صواب نزدیک‌تر است؛ البته تلفیق آن دو نیز راه سوم است که می‌تواند دست‌کم در برخی موارد راهگشا باشد.

## شبهات داستان حضرت موسی (علیه السلام) از تولد تا فرار

۱. آیات مربوط به تولد

<p>وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ فَإِذَا خِفْتِ عَلَيْهِ فَأَلْقِيهِ فِي الْيَمِّ وَلَا تَخَافِي وَلَا تَحْزَنِي إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكَ وَجَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ (۷) فَالْتَقَطَهُ آلُ فِرْعَوْنَ لِيَكُونَ لَهُمْ عَدُوًّا وَحَزَنًا إِنَّ فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا كَانُوا خَاطِبِينَ (۸)؛</p> <p>وَقَالَتِ امْرَأَتُ فِرْعَوْنَ قُرْتُ عَيْنِي لِي وَلَكَ لَا تَقْتُلُوهُ عَسَىٰ أَنْ يَنْفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ (۹) وَأَصْبَحَ فُؤَادُ أُمِّ مُوسَىٰ فَارِعًا إِنْ كَادَتْ لَتُبْدِي بِهِ لَوْلَا أَنْ رَبَطْنَا عَلَىٰ قَلْبِهَا لِتَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ (۱۰) وَقَالَتْ لِأُخْتِهِ قُصِّيهِ فَبَصُرَتْ بِهِ عَنْ جُنْبٍ وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ (۱۱) وَحَرَمْنَا عَلَيْهِ الْمَرَاضِعَ مِنْ قَبْلٍ فَقَالَتْ هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ أَهْلِ بَيْتٍ يَكْفُلُونَهُ لَكُمْ وَهُمْ لَهُ نَاصِحُونَ (۱۲) فَرَدَدْنَاهُ إِلَىٰ أُمِّهِ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَلَا تَحْزَنَ وَلِتَعْلَمَ أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (۱۳)؛</p>	<p>قصص / انداخته شدن در دریا</p>
<p>إِذْ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّكَ مَا يُوحَىٰ (۳۸) أَنْ اقْدِفِيهِ فِي التَّابُوتِ فَاقْدِفِيهِ فِي الْيَمِّ فَلْيُلْقِهِ الْيَمُّ بِالسَّاحِلِ يَأْخُذْهُ عَدُوٌّ لِي وَعَدُوٌّ لَهُ وَأَلْقَيْتُ عَلَيْكَ مَحَبَّةً مِنِّي وَلِتُصْنَعَ عَلَىٰ عَيْنِي (۳۹) إِذْ تَمْشِي أُخْتُكَ فَتَقُولُ هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ مَنْ يَكْفُلُهُ فَرَجَعْنَاكَ إِلَىٰ أُمِّكَ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَلَا تَحْزَنَ وَقَتَلْتَ نَفْسًا فَنَجَّيْنَاكَ مِنَ الْعَمِّ وَقَتَلْنَاكَ فُتُونًا فَلَبِثْتَ سِنِينَ فِي أَهْلِ مَدْيَنَ ثُمَّ جِئْتَ عَلَىٰ قَدَرٍ يَا مُوسَىٰ (۴۰).</p>	<p>طه / انداخته شدن در دریا</p>

### ۱/۱. تکرار داستان

یکی از شبهات قدیمی و پرتکرار درباره قصص قرآن، تکرارهای آن است که در داستان حضرت موسی (علیه السلام) بیشتر از موارد دیگر ادعا شده است. از جمله این تکرارها مقطع ولادت حضرت موسی (علیه السلام) است که در دو سوره قصص و طه آمده است، لیکن بررسی دقیق آیات باطل کننده این ادعا است. توضیح این که:

داستان ولادت تا جوانی حضرت موسی (علیه السلام) جز این دو سوره، در هیچ سوره دیگری تکرار نشده است؛ از این رو به طور قاطع می‌توان تکرار این قسمت از داستان حضرت موسی (علیه السلام) را انکار کرد؛ زیرا بی‌تردید تکرار در این اندازه مانند اشاره‌هایی است که برای جلوگیری از تکرار در دائرةالمعارف‌ها به مدخل‌های مرتبط داده می‌شود. البته گاهی بر پاره‌پاره شدن داستان حضرت موسی (علیه السلام) و آمدن آن‌ها در سوره‌های مختلف «تکرار» اطلاق می‌شود. در این خصوص باید توجه داشت که قرآن کتاب قصه و داستان‌سرایی نیست و در هر سوره به مناسبت و به قدر نیاز به بخش یا بخش‌هایی از داستان پیامبران اشاره کرده است؛ آن هم نه به شیوه معمول داستان‌سرایان؛ زیرا گاه در بیان پاره‌ای از داستان به نام‌های نقش‌های اصلی نیز اشاره نشده است، بلکه با ملاحظه ایجاز تنها به مقدار نیاز به حوادث اشاره شده است.

البته قرآن هر جا نیز لازم بوده همه داستان را با تفصیل، یا به طور موجز، یکجا است؛ مانند داستان حضرت یوسف (علیه السلام) و نیز داستان‌های ذوالقرنین و اصحاب کهف و برخی دیگر. اما در خصوص سوره قصص به مناسبت سیاق آن، اقتضا بوده که به مسلمانان استضعاف کشیده شده به دست فرعون قریش، وعده نصرت و یاری داده شود (رویکرد فراسوره‌ای در تفسیر زیبایی‌شناختی)؛ از این رو در این سوره به سرگذشت موسی (علیه السلام) از دوران تولد و حتی پیش از آن، دوران کودکی، دوران جوانی و مسائل مربوط به آن، مثل داستان مرد قبطی، یاری رساندن به دو دختر و ازدواج با یکی از آن دو، چوپانی گوسفندان پدرزن، دوران رسالت، دوران درگیری با فرعون و غرق شدن فرعون و فرعونیان و نجات موسی (علیه السلام) و اطرافیانش اشاره شده است. این سوره وقتی نازل شد که مسلمانان در مکه اندک و ضعیف و مشرکان صاحب جاه و مقام بودند. این سوره با استشهاد به داستان موسی (علیه السلام) و فرعون، معیارهای حقیقی قدرت‌ها و ارزش‌ها را بیان کرده، اعلان می‌کند که در جهان هستی تنها یک قدرت و یک ارزش وجود دارد و آن قدرت خداوند و ارزش ایمان است (اهوارکی، ۱۳۹۴، ص ۲۶).

## ۱/۲. خروج از ایجاز بلاغی: «أَنَّ أَرْضِعِيهِ»

درباره «أَنَّ أَرْضِعِيهِ» اشکال می‌شود که چرا خدای متعال در این آیه سخنی فرموده که روشن است و به تعبیر دیگر، چرا سخن از واضحات به میان آورده است، درحالی‌که سیاق بیان ایجاز و اشارت و نهایت گزیده‌گویی است؟

در پاسخ می‌گوییم به نظر می‌رسد دستور به شیردادن ضروری است تا نوزاد شیر مادر را بشناسد و به آن انس گیرد و پس از آن هرگز شیرهای زن‌های دیگر را نپذیرد؛ در حقیقت خدای متعال «حَرَمْنَا عَلَيْهِ الْمَرَاضِعَ» را با اسباب مادی و دنیایی‌اش جاری کرده است و بیان داستان به جای منع با تعبیر «حَرَمْنَا» - که به معنای تکوینی است نه تشریحی - در حقیقت ترسیم بلاغی و زیبایی‌شناختی حقیقت یاد شده و ترسیم نوعی اختیار و شعور در کودک در برابر یک حکم تکوینی است.

## ۲. آیات مربوط به رشد تا فرار

قصص: ۱۳-۲۱

۲/۱. شبهات ادبی

۲/۱۲. فَلَمَّا أَنْ أَرَادَ أَنْ يَبْطِشَ (قصص: ۱۹)

سؤال: در آیه ۱۹ سوره قصص (فَلَمَّا أَنْ أَرَادَ أَنْ يَبْطِشَ...) چرا «آن» دوبار آمده است؟

نقد و تحلیل: برای این سؤال / اشکال / شبهه و امثال آن - که به‌ویژه در آثار مستشرقان به فراوانی دیده می‌شود - دو پاسخ وجود دارد؛ نخست پاسخی کلی است که به همه اشکالات و سؤالات و شبهات ادبی نظر دارد و در بالا به آن اشاره شد و دیگری، پاسخ موردی به یکایک موارد مورد ادعا که عبارت است از:

ابن‌قیم جوزیه تکرار «آن» را از باب تأکید می‌داند (ابن‌قیم، ۱۴۰۸ ق، ص ۱۶۳)؛ زرکشی نیز بر همین رأی است (زرکشی، ۱۳۷۶ ق، ج ۳، ص ۹۹). برخی نیز آن را زائد می‌دانند (صافی، ۱۴۱۸ ق، ج ۲۰، ص ۲۳۹) و گویا تأکید راه فراری از اقرار به زیادت است. ابن‌اثیر در تحلیل آیه‌ای در قرآن که به‌زعم برخی از نحویان حرف «آن» در آن تکرار شده است، در تبیین عدم زیادت آن و تحلیل بلاغی آن به این نکته اشاره می‌کند که «فایده وضع لفظ آن است که بر معنایی دلالت کند و اگر لفظی در کلام فصیح آمده باشد، بهتر آن است که حمل بر معنا شود و اگر پس از بررسی و تحقیق و جست‌وجو معنایی یافت نشد، آن‌گاه حکم می‌شود که زائد است؛ اما اگر کسی در قرآن به زائده بودن حرفی معتقد باشد، باید بگوییم که اعجاز آن را خدشه‌دار کرده است» (ابن‌اثیر، ۱۹۵۹ م، ج ۱، ص ۱۶۵؛ سیدی،

۱۳۹۰، ص ۳۲۵). نحویان برای زائد بودن «آن» بعد از «لما» به آیه «فَلَمَّا أَنْ جَاءَ الْبَشِيرُ أَلْقَاهُ عَلَى وَجْهِهِ» (یوسف: ۹۶) مثال زده‌اند. ابن‌اثیر در طعنی بر نحویان در خصوص آیه ۱۹ سوره قصص نگاشته است: «نحویان نتوانستند در باب فصاحت و بلاغت سخن بگویند و اگر «آن» از آیه حذف شود، بر فوریت فعل دلالت می‌کند و اگر باقی بماند چیزی نیست تا دلالت کند که فعل بر فوریت دلالت ندارد و تراخی و کندی در آن است. تکرار «آن» بر این دلالت دارد که موسی (علیه السلام) در قتل دوم شتاب نکرده بود؛ چنان‌که در مورد اولی چنین کرده و لذا کندی به خرج داده است» (ابن‌اثیر، ۱۹۵۹ م، ج ۱، ص ۱۶۴؛ سیدی، ۱۳۹۰، ص ۳۲۶). وی درباره چگونگی این برداشت تفسیری سخن نگفته، اما این احتمال وجود دارد که وی براساس قاعده معروف «زیادة المبنی تدل علی زیادة المعانی» چنین استفاده‌ای کرده باشد؛ چنان‌که در مثل اسطاعوا و استطاعوا دیده می‌شود: «فَمَا اسْتَطَاعُوا أَنْ يَظْهَرُوهُ وَ مَا اسْتَطَاعُوا لَهُ نَقْبًا؛ و [بدین ترتیب یا جوج و مأجوج] نه می‌توانستند از آن بالا روند و نه می‌توانستند بدان رخنه کنند» (کهف: ۹۷). گفته شده انتخاب «استطاعوا» (بدون تاء) برای بالا رفتن از سد به دلیل آسان‌تر بودن آن نسبت «استطاعوا» (با تاء) در مورد سوراخ کردن آن است (جواهری، ۱۳۹۸، ج ۱، ص ۳۱۰).

احمد بدوی حروف - به تعبیر برخی نحویین - زائد را ابزار زیبایی‌شناختی در بیان معرفی کرده است. به باور وی و برخی دیگر این حروف زائد کارکرد زیبایی‌شناختی دارند و به قصد زیباسازی ساختار بیانی در جمله آورده می‌شوند. جمله با وجود این حروف دارای بلاغتی بیشتر و آهنگ آن زیباتر و بیان آن باشکوه‌تر است. (بدوی، بی‌تا، ص ۱۷۵؛ سیدی، ۱۳۹۰، ص ۳۲۶).

### ۲/۱/۳. يَأْتِمُرُونَ بِكَ (قصص: ۲۰)

در این آیات فراز «يَأْتِمُرُونَ بِكَ» مورد سؤال است که چرا «يَأْتِمُرُونَ» که متعدی است با حرف جاره باء آمده است؟

## نقد و تحلیل

به نظر می‌رسد در این فعل تضمینی وجود دارد و چنان‌که ابن‌عاشور به آن اشاره کرده، فعل «یهْمُونَ» در تضمین است (ابن‌عاشور، ۱۴۲۰ ق، ج ۲۰، ص ۳۵). آنچه می‌ماند بلاغت تضمین است که متأسفانه مورد غفلت قرار گرفته است. توطئه قتل آن هم، قتل شخصیتی مانند

حضرت موسی علیه السلام که پسرخوانده پادشاه مصر است، کار ساده‌ای نیست و اساساً اگر ساده بود به توطئه و تدبیر نیاز نبود؛ از این‌رو این مطلب چیز ساده‌ای نیست که بطالت و تکاسل و کوتاهی در آن تصور شود؛ در نتیجه «بک» با اشاره به فعل در تقدیرش به مخاطب می‌فهماند که فرصتی برای تعلل نیست و باید به فوریت خویش را برهاند.

## ۲-۲. شبهات محتوایی

### الف) قتل

نکته قابل توجه در این آیات ضربه منجر به قتل حضرت موسی علیه السلام است. این مطلب مورد سؤال است که با توجه به عصمت حضرت موسی علیه السلام حتی در سابقه خود (سابقه سوء برای پیامبر حتی قبل از رسیدن به مقام نبوت قابل قبول نیست؛ زیرا موقعیت او را در افکار عمومی تنزل می‌دهد و او را در رسیدن به هدف بعثت و هدایت خلق ناکام می‌گذارد) چرا وی مرتکب این عمل شده که در آیات دیگری با تعابیر «هَذَا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ» و «قَالَ رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي - فَاغْفِرْ لِي» و «فَلَنْ أَكُونَ ظَهيراً لِلْمُجْرِمِينَ» (قصص: ۱۵-۱۷) و «قَالَ فَعَلْتُهَا إِذَا وَأَنَا مِنَ الضَّالِّينَ» (شعراء: ۲۰) از آن یاد کند؟

### عمل شیطان

در آیات ۱۵ سوره قصص حضرت موسی علیه السلام فعل را بر گردن شیطان می‌اندازد: «قَالَ هَذَا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ». این فعل می‌تواند منازعه و ورود ناخواسته حضرت موسی علیه السلام به این درگیری و گرفتار شدن در عواقب قتل باشد. در برخی روایات اهل بیت علیهم السلام مشارالیه هذا منازعه دانسته شده است (ابن بابویه، ۱۳۷۸ ق، ج ۱، ص ۱۹۹) که به نظر می‌رسد مراد حضرت از درگیری قبطی و بنی اسرائیلی، کل حادثه و ورود حضرت موسی علیه السلام به این داستان نیز هست.

نیز می‌تواند مراد از مشارالیه هذا، «قتل» باشد و بر این اساس، دلیل انتساب آن به شیطان - با این که قبطی مهدورالدم بوده - (زیرا به بیان قرآن حضرت موسی علیه السلام قتل او را ظلم بر او تلقی نکرده بلکه ظلم بر خود دانسته) گرفتار شدن در آفات آن است؛ زیرا خدمت‌رسانی حضرت موسی علیه السلام به بنی اسرائیل را به شدت محدود یا اساساً منتفی کرد و



همین اندازه به تعبیری یاری کردن فرعون و قبطیان ستمگر است و از این رو است که در ادامه تعهد می‌کند هرگز کمک‌کار مجرمان نباشد (والله العالم).

بنابراین فارغ از صحت روایت و تفسیر نخست یا عدم پذیرش آن و تفسیر اخیر، نفس فعل حضرت موسی (علیه السلام) ماهیت شیطانی نداشته، بلکه ظرف تحقق آن به این دلیل که مانع انجام وظایف شده، به شیطان انتساب دارد.

در آیه ۱۶ حضرت موسی (علیه السلام) مفعول ظلم را نفس خویش (إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي) قرار می‌دهد و این، در مقام اقرار در برابر آگاه مطلق است؛ یعنی بیانش دقیق و عین صداقت است؛ بنابراین اگر ظلم نسبت به شخص قبضی بود نمی‌بایست ظلم را تنها به خود محدود کند و مثلاً می‌بایست عرضه دارد: «إِنِّي ظَلَمْتُ غَيْرِي» یا غیری و نفسی! ظلم به نفس نیز از باب پیامدهای سوء و زحماتی است که بروز کرد و مانع ادامه یافتن کار خیر او شد. گویا حضرت موسی (علیه السلام) می‌بایست بیشتر تحمل می‌کرد و بین بد و بدتر، بد را انتخاب می‌کرد تا فرصت مناسب برای دفاع از همه مظلومان فراهم شود.

### غفران الهی

در ادامه آمده است: «فَاغْفِرْ لِي». برخی این فراز را به معنای لغوی یعنی پوشاندن گرفته‌اند؛ علامه در تفسیر این فراز آورده است: «فَاغْفِرْ لِي» هو إغفاء تبعه فعله و إِنْجَاؤُهُ مِنَ الْغَمِّ وَ تَخْلِيصُهُ مِنَ شَرِّ فِرْعَوْنَ وَ مَلَأْتَهُ، كما يظهر من قوله تعالى: «وَوَقَّعْتَ نَفْسًا فَتَجُنِّتُكَ مِنَ الْغَمِّ» (طه: ۴۰)؛ «فَاغْفِرْ لِي» به معنای مغفرت مصطلح و آمرزش گناه نیست، بلکه مراد از آن این است که خدایا اثر این عمل را خنثی کن و مراد از عواقب وخیم آن خلاص گردان و از شر فرعون و درباریانش نجات بده و این معنا از آیه «وَوَقَّعْتَ نَفْسًا فَتَجُنِّتُكَ مِنَ الْغَمِّ» به خوبی استفاده می‌شود» (طباطبایی، ۱۴۱۷ ق، ج ۱۶، ص ۱۹)، اما این معنا و تفسیر صحیح نیست؛ زیرا اگر «فَاغْفِرْ لِي» به معنای پوشاندن باشد، «فَعَفَّرَ لَهُ» نیز به همین معناست؛ زیرا عطف به آن و مشعر به معنای واژه نخست (اغفر) است و این معنی با آیه بعد به لحاظ زیبایی‌شناختی هماهنگ نیست؛ زیرا اگر مراد پوشاندن بود، معنی نداشت در آیه بعد بفرماید: «فَأَصْبَحَ فِي الْمَدِينَةِ خَائِفًا يَتَرَقَّبُ...» و افزون بر این، این معنی برخلاف

دیگر کاربردهای مشابه است مانند آیه ۲۵ سوره صاد: «فَعَفَرْنَا لَهُ ذَلِكَ» که درباره ترک‌اولای حضرت داود علیه السلام در قضاوت بین دو برادر و در پاسخ به استغفار او است: «وَوَطَّنَّ دَاوُدُ أُمَّهُ فَتَنَّاهُ فَاسْتَغْفَرَ رَبَّهُ وَخَرَّ رَاكِعًا وَ أُنَابَ» (ص: ۲۴).

### یاری نکردن مجرمان

سؤال این است که مگر حضرت موسی علیه السلام قبل از کشتن قبطی یاری‌گر مجرمان بوده که اینک پس از غفران الهی به عدم یاری مجرمان عهد می‌بندد؟!

به نظر می‌رسد حضرت موسی علیه السلام که تا آن روز به صورت پنهانی به شکل‌های مختلف به یاری بنی‌اسرائیل می‌شتافت و با نفوذی که در دستگاه فرعون داشت، از قدرت خویش به نفع ستم‌دیدگان بنی‌اسرائیل استفاده می‌کرد، با ارتکاب قتل در معرض خطر قرار گرفت و از این‌رو فرصت خدمت از او گرفته شد. او حتی اگر در بین فرعونیان می‌ماند و آن‌ها برای قتل او توطئه نمی‌کردند، باز جایگاه سابق خود را نمی‌یافت و در جایگاه متهم قرار می‌گرفت. در نتیجه این حادثه هرچند با حذف یکی از وفاداران فرعون همراه بود، لیکن با قطع شدن کمک‌های پنهان حضرت موسی علیه السلام نهایتاً به ضرر بنی‌اسرائیل انجامید و این از نگاه حضرت موسی علیه السلام خود نوعی یاری رساندن به دستگاه ظالم فرعون بود (والله العالم)؛ از این‌رو به درگاه خدا عذر تقصیر آورد و تعهد کرد که دیگر حتی به این اندازه و به این شکل یاری‌گر فرعونیان و ظالمان و مجرمان نباشد. قرینه روشن بر تأیید این تفسیر این است که حضرت موسی علیه السلام هرگز قبل از قتل قبطی یاری‌گر مجرمان نبوده، بلکه تلاش می‌کرده یاری‌گر بنی‌اسرائیل باشد و فراز «كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ» در آیه ۱۴ بر آن دلالت دارد.

آنچه گفته شد - به باور نگارنده - بیشترین تطابق را با سیاق و عبارات آیات و بیشترین هماهنگی را با رعایت بلاغت و عصمت حضرت موسی علیه السلام دارد و بر این اساس می‌توان به ارزیابی تفاسیر دیگر مفسران پرداخت.

### سخنی درباره آیه ۲۰ سوره شعراء

در این آیه حضرت موسی علیه السلام در برابر فرعون که او را به شدت سرزنش می‌کند (وَفَعَلْتَ فَعَلْتَكَ الَّتِي فَعَلْتِ) می‌فرماید: «قَالَ فَعَلْتُهَا إِذَا وَ أَنَا مِنَ الصَّالِّينَ». در این آیه واو «وَ أَنَا»

حالیه است. او بلافاصله می‌گوید: «فَفَرَرْتُ مِنْكُمْ لَمَّا خِفْتُكُمْ فَوَهَبَ لِي رَبِّي حُكْمًا وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُرْسَلِينَ». «لَمَّا خِفْتُكُمْ» نشان می‌دهد بین واقعه و ترس زمانی گذشته است و خبر آن مرد در مورد توطئه قتل پس از گذشت مدت زمانی می‌باشد. حضرت موسی (علیه السلام) به مقتضای بلاغت و تبکیت، با گفتن «فَعَلْتُهَا إِذًا وَأَنَا مِنَ الضَّالِّينَ»، زمینه روانی لازم برای تبلیغ را فراهم می‌آورد. در تفسیر نمونه پس از بیان چند تفسیر، آمده است:

«تفسیر سومی که شاید از جهاتی مناسب‌تر با مقام موسی (علیه السلام) و عظمت کیان او باشد این است که موسی (علیه السلام) در اینجا يك نوع توریه به کار برده است؛ سخنی گفته که ظاهرش این بوده من در آن زمان راه حق را پیدا نکرده بودم بعداً خداوند راه حق را به من نشان داد و مقام رسالت بخشید، اما در باطن مقصود دیگری داشته و آن این‌که من نمی‌دانستم که این کار مایه این همه دردسر می‌شود وگرنه اصل کار حق بود و مطابق قانون عدالت (و یا این‌که من آن روز که این حادثه واقع شد راه را گم کرده بودم و به آنجا رسیدم که این حادثه رخ داد)». (مکارم شیرازی و دیگران، ۱۳۷۱، ج ۱۵، ص ۲۰۴).

پاسخ دیگری که به باور نگارنده مناسب‌تر می‌نماید، این است که فرعون می‌خواهد حضرت موسی (علیه السلام) را شرمنده کند، از این رو می‌گوید: تو از ما نبودی، مدتی تو را در بین خودمان پذیرفتیم و بزرگت کردیم، اما تو نمک خوردی و نمکدان شکستی! ضمناً می‌خواهد به حصار در مجلس بگوید این شخصی که رسالت و آیین جدید آورده، از شما نیست و غریبه است و ترک آیین بومی و پذیرش یک آیین از فردی بیگانه زشتی و شناعة بیشتری دارد (قَالَ أَلَمْ نُزَبِّكَ فِينَا وَلِيدًا وَلَبِثْتَ فِينَا مِنْ عُمُرِكَ سِنِينَ\* وَفَعَلْتَ فَعَلَتَكَ الَّتِي فَعَلْتَ وَأَنْتَ مِنَ الْكَافِرِينَ (شعراء: ۱۸-۱۹)).

حضرت موسی (علیه السلام) در پاسخ می‌فرماید: زمانی که آن کار را کردم، در زمره فرعونیان که جمعیت گمراه‌اند، بودم و چنین نبود که میهمان باشم و مرتکب قتل شوم، بلکه یک قتلی در درون یک گروه اتفاق افتاد و این وصله «نمک خوردن و نمکدان شکستن» مصداق ندارد! در حقیقت حضرت موسی (علیه السلام) تدبیر فرعون فوعون در تحریک عواطف حاضران را خشتی کرد و اضافه بر این، به حاضران در جلسه در کاخ فرعون القا کرد که من از خود شما بودم و چون ترسیدم، شما را ترک کردم؛ بنابراین رسالتم را کسی که از شماست بر شما عرضه کرده و

غریبه نیست. ممکن است پرسیده شود اگر این گونه است چرا از «الضالین» استفاده کرد؟ می‌گوییم برای جلوگیری از هر سوءاستفاده احتمالی؛ یعنی این که من جزو شما بوده‌ام به این معنا نیست که به کار شما راضی بوده باشم، بلکه شما جماعتی گمراه هستید (قَالَ فَعَلْتُهَا إِذَا وَأَنَا مِنَ الضَّالِّينَ \* فَفَرَرْتُ مِنْكُمْ لَمَّا خِفْتُكُمْ فَوَهَبَ لِي رَبِّي حُكْمًا وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُرْسَلِينَ (شعراء: ۲۰-۲۱)).

### ب) شبهه زمان اعطای «حکم»

ممکن است پرسیده شود براساس آیه ۱۴ سوره قصص زمان اعطای حکم قبل از فرار بوده است: «وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَاسْتَوَى آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ» و در آیه ۲۱ سوره شعراء زمان اعطای حکم بعد از فرار بیان شده است: «فَفَرَرْتُ مِنْكُمْ لَمَّا خِفْتُكُمْ فَوَهَبَ لِي رَبِّي حُكْمًا وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُرْسَلِينَ»، آیا این تهافتی ندارد؟

در تفسیر نمونه به این پرسش چنین پاسخ داده شده است: «علم و حکمت دارای مراحل مختلف است، موسی (عَلَيْهِ السَّلَام) يك مرحله را قبلاً یافته بود و مرحله کامل‌تری را به هنگام نبوت و رسالت پیدا کرد» (مکارم شیرازی و دیگران، ۱۳۷۱، ج ۱۵، ص ۲۰۵). شاهد بر صحت این پاسخ همنشینی حکم و علم پیش از فرار (در سوره قصص) و حکم و رسالت پس از فرار (در سوره شعراء) است؛ یعنی حکم پیش از فرار تناسبی با علم و رشد دارد و حکم پس از آن با رسالت هماهنگ است و بسا افزون بر مرتبه، جنس این دو حکم نیز متفاوت باشد.

## فهرست منابع

قرآن کریم.

- نهج البلاغه، نسخه صبحی صالح، طبع الخامسة، قم: دارالهجرة، ۱۴۱۲ ق.
۱. ابن بابویه، محمد بن علی، عیون أخبار الرضا علیه السلام، به کوشش مهدی لاجوردی، تهران: نشر جهان، ۱۳۷۸ ق.
  ۲. ابن الاثیر، ضیاء الدین، المثل السائر فی ادب الکاتب و الشاعر، تصحیح احمد الحوفی و بدوی طبانة، طبع الاولى، قاهرة: مطبعة نهضة، ۱۹۵۹ م.
  ۳. ابن عاشور، محمد طاهر، تفسیر التحریر و التنویر المعروف بتفسیر ابن عاشور، ج ۱، بیروت: مؤسسة التاريخ العربي، ۱۴۲۰ ق.
  ۴. ابن قیم جوزیه، محمد بن ابی بکر، الفوائد المشوق إلى علوم القرآن و علم البیان، طبع الاولى، بیروت: دارالکتب العلمیة، ۱۴۰۸ ق.
  ۵. ابن فارس، ابوالحسین احمد، معجم مقاییس اللغة (۶ جلدی)، تحقیق عبدالسلام محمد هارون، قم: مکتب الاعلام الاسلامی، ۱۴۰۴ ق.
  ۶. احمد بدوی، احمد، من بلاغة القرآن، ج ۲، قاهره: مطبعة نهضة مصر، بی تا.
  ۷. اهورکی، زهره، حکمت تفاوت تعابیر در آیات مشابه قرآن کریم، ج ۱، مشهد: بنیاد پژوهش های اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۳۹۴.
  ۸. جعفریان، رسول؛ شریفی، محمود، افسانه تحریف قرآن، ج ۱، تهران: شرکت چاپ و نشر بین الملل، ۱۳۸۲.
  ۹. جوادی آملی؛ عبدالله، نزاهت قرآن از تحریف، قم: مرکز نشر اسراء، ۱۳۹۳.
  ۱۰. جواهری، سید محمد حسن، «پژوهشی تطبیقی در چیستی تفاسیر زیبایی شناختی و بلاغی»، پژوهش های قرآنی، شماره ۱۰۶، ۱۴۰۲.
  ۱۱. جواهری، سید محمد حسن، اعجاز بیانی و تأثیری قرآن کریم، ج ۱، تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۹۸.

۱۲. جواهری، سید محمدحسن، برهان تاریخی بر تحریف ناپذیری قرآن کریم (تاریخ قرآن و تاریخ قرآنت)، در آستانه انتشار.
۱۳. حسینی (ژرفا)، سیدابوالقاسم، مبانی هنری قصه‌های قرآن، چ ۳، تهران: مؤسسه فرهنگی طه، ۱۳۷۹.
۱۴. خلف‌الله، محمداحمد، الفن القصصی فی القرآن الکریم، چ ۳، مصر: مكتبة انجلو المصریه، ۱۹۶۵ م.
۱۵. راغب اصفهانی، ابوالقاسم حسین‌بن‌محمد، المفردات فی غریب القرآن (مفردات الفاظ القرآن فی غریب القرآن)، تحقیق و ضبط محمد سیدکیلانی، ۱۳۶۲.
۱۶. رمّانی؛ خطّابی؛ جرجانی، ثلاث رسائل فی إعجاز القرآن، تحقیق محمد خلف‌الله، محمد زغلول سلام، طبع الثانية، القاهرة: دارالمعارف، ۱۳۷۸ ق/ ۱۹۶۸ م.
۱۷. زرکشی، بدرالدین محمدبن‌عبدالله، البرهان فی علوم القرآن، تحقیق محمد ابی‌الفضل ابراهیم، طبع الاولى، [بی‌جا]، دار احیاء الکتب العربیة، ۱۳۷۶ ق/ ۱۹۵۷ م.
۱۸. سیدی، سیدحسین، زیبایی‌شناسی آیات قرآن، چ ۱، قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، ۱۳۹۰.
۱۹. سیوطی، جلال‌الدین، المزهر فی علوم اللغة و انواعها، طبع الاولى، دارالفکر، ۱۴۲۵ ق.
۲۰. صافی، محمودبن‌عبدالرحیم، الجدول فی اعراب القرآن، طبع الرابعة، بیروت: دارالرشید مؤسسه الایمان، ۱۴۱۸ ق.
۲۱. طباطبایی، سیدمحمدحسین، المیزان فی تفسیرالقرآن، چ ۵، قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه، ۱۴۱۷ ق.
۲۲. معرفت، محمدهادی، صیانة القرآن من التحریف، چ ۱، تهران: وزارت امور خارجه، ۱۳۷۹.
۲۳. مکارم شیرازی و دیگران، تفسیر نمونه، چ ۱۰، تهران: دارالکتب الاسلامیة، ۱۳۷۱.